

درباره می‌خواهم با میوسوو ملاقات کنم

سختی‌های کمدی

رضا آشفته

■ نمایش کمدی خیلی سخت‌تر از ترازدی است چرا که ذات آن با واقعیت‌های بیرونی منافات دارد و شاید این جریان انرژی و برگرفته از واقعیت‌های تلخ و تاریک زندگی است که با نگاه انتقادی، انسان را متوجه خطاها و اشتباهات روزمره‌اش می‌کند. تاکنون کمتر توانسته‌ایم در اجرای کمدی شاهد موفقیت‌های زیادی باشیم چرا که آنچه تاکنون به اسم کمدی در تهران و شهرستان‌ها اجرا می‌شده است و اتفاقا به دلیل ابتلال و جذابیت ظاهری با مخاطبان بی‌شمار هم مواجه شده است، بیشتر لودگی و مضحکه بوده است تا آنکه یک کمدی جالب و انتقادی باشد. بنابراین هنوز هم در این زمینه ناموفق هستیم. نمایش می‌خواهم با میوسوو ملاقات کنم نوشته نامارا دالمات و کار محمود عزیزی می‌توانست یک کمدی با موقعیت زیبا و انتقادی باشد چرا که در این موقعیت آدم‌ها به اشتباه دچار سوءتفاهم می‌شوند و همین به غلط زمینه جنگ و دعوی افراد را فراهم می‌کند. بنابراین آنچه در این متن بیان می‌شود و بیشتر به سوءتفاهمات خانوادگی می‌پردازد یک مساله امروزی است که در هر جایی از جهان که کاملا مدرن شده است، تقریبا امری اجتناب‌ناپذیر است. موفقیت کار عزیزی هم در انتخاب این متن و ترجمه آن است که البته به اقتضای شرایط اجتماعی ما کار شده و ناگزیر بر آن حذیفاتی نیز تحمیل شده است. اما در اجرا چه به لحاظ بازی و چه در ایجاد میزاسن اشکالات عمده‌ای بر اجرا سلطه یافته است. بهتر است که این متن به دلیل روابط دو نفره و ماجراهای عاطفی و عاشقانه و تالاری کوچک‌تر به نمایش درآید. اما اگر اصرار است که این نمایش در تالاری اصلی تئاتر شهر به تماشا گذاشته شود تنها چاره کار توجه و عنایت ویژه به ایجاد حرکات تند و اغراق‌آمیز است. کمدی بودن متن نیز چنین تحرک و نشاطی را لازمه خود می‌داند. یعنی جنس بازی فریزن صابونی، خسرو شهرزاد و مهشاد مخبری بیشتر به این روند کمک می‌کند و بازی مهوش افشارپناه که بیشتر متکی به کلام است کاملا مردود می‌نماید و حتی بازی مسعود دلخواه بهتر است از این حالت درونی بیرون بیاید که تقلیدی از بازی قبلی او در روال عادی کار محمدرضا حاکی است. در اینجا به اقتضای متن، شخصیت و تالار کوچک جنبه درونی بازی بر مرموز بودن و مودی گری آن شخصیت خیلی کمک می‌کرد. با آنکه در اینجا آدم‌ها با هم متفاوت هستند و باید این تفاوت در بازی لحاظ می‌شد اما اغراق در حرکات، ژست و فیگورها می‌توانست جوانب تازه و ابعد نمایشی و دیداری غنی‌تری را بر اجرا روا بدارد. متأسفانه محمود عزیزی در سروسامان دادن به این یکدستی لازم چشم پوشیده است و همین خود باعث شده تا ضرباهنگ نامطلوب و نامهارنگی بر اجرای‌اش سیطره بیابد. اجرایی که می‌توانست بیش از اینها بخنداند بی‌آنکه در دام لودگی و هرگی بگفتد چون که متن کاملن اخلاق‌گرایانه می‌نماید و در نهایت همه چیز به نفع روابط خانوادگی تمام می‌شود. حتی ذره‌ای خنده نیز بر این روابط وارد نمی‌کند و بی‌واسطه در القای اخلاق ناپر بر انسان امروز تاثیر گذار خواهد بود.البته نیمه اول این اجرا کاملا از این جریان کنه بازی‌ها لطمه دیده است و به همین دلیل برخی از تماشاگران آن را غیرقابل تحمل توصیف می‌کنند در حالی که نیمه دوم تقریبا به ضرباهنگ درست و هماهنگی حداقلی در بازی‌ها نزدیک می‌شود و این خود اجرا را در مسیر درست قرار می‌دهد. نکته‌ای که باید در نیمه اول مراعات شود و این خود زمینه بالا بردن انرژی و تحرک در نیمه دوم را موجب می‌شود و همچنین این روند، ضرباهنگ را در نیمه دوم در یک گام بالاتر جلوه خواهد داد.

نمایش می‌خواهم با میوسوو ملاقات کنم به لحاظ

متن و طراحی صحنه و لباس و برخی از بازی‌ها از ارزش

و اعتبار برخوردار است. متن زمانه اکنون را در بوته نقد

قرار می‌دهد. پیرمردی به دنبال گرفتن یک امضا از رئیس

خود رقیب میوسوو است اما او را در آسایشگاه نمی‌پذیرند

چون پولدار و مشهور نیست. پیرمرد به دروغ خود را

همسر یک زن مشهور معرفی می‌کند. همان زن مشهور

که مهندس کشاورزی و برنده توسعه ملی کشاورزی

است، به همین آسایشگاه می‌آید تا نامزد خود را پس از

یک سال و نیم دوری ملاقات کند. نامزدش در پلاندور است

و از اقیانوس منجمد شمالی برمی‌گردد. یک خانم که

همسرش پروفیسور است، می‌پندارد که میوسوو عاشق‌اش

شده و حالا پروفیسور برای گرفتن انتقام به آسایشگاه

خواهد آمد و همین‌طور همه در دام اشتباه و سوءتفاهم

خواهند افتاد. این جریان متن را تو در تو و میزان تعلیق

و کشمکش را بیشتر خواهد کرد. تا بار شدن این گروه‌ها

همه به جان هم می‌افتند. بالاخره پیرمرد امضای لازم را از

میوسوو می‌گیرد. او قرار است برای کودکان پرورشگاهی

یک آسایشگاه راه بیندازد.

سیامک احصایی در طراحی صحنه کوشیده تا ماجراها

را به گونه‌ای در هم ببتند و این تو در تو شن را از طریق

برش‌های شیشه‌ای در آسایشگاه آفتاب‌گرا ن نمایان کند.

بنابراین همه چیز شکل کاربردی به خود می‌گیرد. گلزار

گلشن هم در تنوع رنگ لباس‌ها موفق است و یک فضای

شاد و کم‌دی را از این طریق نمایان می‌کند. بازی فریزن

صابونی، خسرو شهرزاد و مهشاد مخبری در نقش پیرزن

بیشتر از بقیه نقش آفرینی‌ها برجسته می‌شود.

۴ در نمایش می‌خواهم میوسوو

را ببینم با آنکه از آن دست آثار

است که مرزبندی میان نقش‌های

زنانه و مردانه وجود ندارد؛ یعنی

اساسا این نمایش بازیگر اول

یا کلیدی ندارد اما حضور زنان

برزنگ‌تر از مردان به چشم

می‌خورد. یعنی با وجود اینکه این

نمایش یک نمایش کم‌دی است،

می‌توانید رد پای یک‌نویسنده زن

را در آن به‌راحتی ببینید.

رهنما: گمان می‌کنم این نمایش

یک تم اصلی دارد که همان سوءتفاهم

هست. سوءتفاهمی که مثل دومینو از

یک جایی شروع می‌شود و دانه‌دانه به

این آدم‌ها تسری پیدا می‌کند. یعنی

از گرفتن امضا شروع می‌شود و بعدا

به این جایی می‌رسد که هر کدام از

این آدم‌ها در گیر سوءتفاهم می‌شوند.

در همه این سوءتفاهم‌ها زن‌ها نقش

مهمی را بازی می‌کنند.نویسنده اصلی

این متن همان گونه که اشاره کردید،

یک خانم روس است که چندین

نمایشنامه بیشتر ندارد که همه آنها تحت تاثیر کم‌دی‌های

چخوف است. البته متنی که روی صحنه اجرا شده، چندین بار

دست به دست و بازنویسی شده است. بعد از نویسنده اصلی

یک نویسنده زن روس دیگر آن را بازنویسی کرده و بعد از آن

نیز در فرانسه با ترجمه یک خانم دیگر بازنویسی شده است. به

همین دلیل هم دغدغه‌هایی که این نمایش را شکل می‌دهد،

دغدغه‌های زنانه است. به نظر من عشق و همراه داشتن یکی

از مهم‌ترین دغدغه‌هایی است که زنان از ابتدای تاریخ تاکنون

داشته‌اند. یعنی از آن زن غارنشین گرفته تا اورپا فالچی با آن

مهمی‌ر موقعیت اجتماعی که داشت به دنبال یک عشق پایدار و یک

خانواده بوده‌اند. این یک تم تکرار شونده است که از تئاترهای

کلاسیک تا تئاترهای مدرن به آن پرداخته شده است. این جریان

در این نمایش هم به چشم می‌خورد در این نمایش به خصوص

می‌خواهم بگویم که هر چند کاری کم‌دی بود و جزو کارهای

خیلی خوب سالان اصلی تئاتر شهر نیست اما به این دلیل که

این قدر پررنگ به مساله تنهایی زنانه پرداخته است، کاری قابل

اعتماد است. جدا از این نکته خود عزیزی به نسبت آقابایی که

تا به حال با آنها همکاری کرده، خیلی نسبت به مساله زنان و

مشکلات همکاران خام‌شان سمپات هست. یکی از دغدغه‌هایی

که همیشه داشته‌اند، این است که چرا دستمزد افشارپناه به

عنوان یک پیشگوست تئاتر کمتر از فلان بازیگر مردی است که

در یکی، دو کار سینمایی هم بازی کرده است.

پاونواز: من فکر نمی‌کنم این قدر مساله زنان یا مردان در

نمایش مهم باشد. این نمایش یک کم‌دی موقعیت است. حالا

اینکه هر کدام از ما به خاطر خصلت‌های شخصی و ویژگی‌هایی

که هر کدام به عنوان یک بازیگر وقتی وارد یک کاری می‌شویم از

فیلم‌تزمان می‌گذرانیم، بی تاثیر نیست. ممکن بود اگر دغدغه دیگری

این نمایش را بازی می‌کرد، جزو دیگری اجرا می‌شد اما خود

متن مباد این قدر خط میان زن و مرد کشیده که ما به عنوان

گروه اجرایی چنین برداشتی را از این کار داشتیم. یعنی همه

چیز در اجرایی که ما از این متن داشتیم به این شکلی در آمده

است که می‌بینید. مثلا عدم تناسب فیزیکی کاراوا و کامیتلیاست.

در این اجرا به متن اضافه شده است. چون به نظر ما این دو نفر

با اینکه اینقدر با هم تفاوت دارند، چندر همدیگر را دوست دارند.

این را می‌توانیم بگوییم که ما اضافه کردیم. با عشقی که دورکینا

به میوسوو دارد از نوع دیگر. یک سری ظرف‌هایی در این اجرا

وجود داشته که می‌دام بهره به دلیل دغدغه‌های ذهنی‌اش به

آن اضافه کرده است وگرنه کلیت اجرا یک کم‌دی موقعیت است.

۴ موضوع همین است. دغدغه نویسنده برای اینکه

شخصیت‌ها باید زن و مرد باشند، اهمیت ندارد. آدم‌ها

در کنار همدیگر قرار می‌گیرند که موقعیت اصلی را

به وجود می‌آورند. اتفاقا یک جاهایی می‌بینیم که

موزاییک وار است. مثل یک جورچین آدم‌ها کنار هم قرار

می‌گیرند. یک شخصیتی داریم به نام میوسوو که اتفاقا

سوءتفاهم‌ها در باره او شکل می‌گیرد، اما در کنار اینها این

آدم‌ها هم با هم سوءتفاهم پیدا می‌کنند. بعد شاهد هستیم

که شخصیت‌ها جابه جایی می‌شوند.

پاونواز: کل ماجرای این داستان بوروکراسی اداری دوره

کمونیستی را زیر سوال می‌برد. نه فقط دوره کمونیستی بلکه

نظام کمونیستی را نیز زیر سوال می‌برد.

افشار پناه: من فکر می‌کنم این تصور که زنانه و مردانه در

نمایش وجود دارد، تصور اشتباهی است. زن‌ها نباید کار خاصی

بکنند و مردها نقش دیگری را بازی کنند. اینها مکمل همدیگر

هستند و نمی‌شود آنها را از هم جدا کرد. در مورد این نمایش

هم همان‌گونه که الهام گفت، یک موقعیت است. خود این

آسایشگاه چیزی را غیرمستقیم نداعی می‌کند که نشأت گرفته

از یک فرهنگ و بافت اجتماعی خاص است. آدم‌هایی که اینجا

هستند، آدم‌های خاصی هستند. زاینسف وقتی وارد این مجموعه

می‌شود، چون خاص نیست خودش را مجبور می‌کند به جایی

آویزان کند که بتواند وارد این جریان شود. این موقعیتی که

آدمی جزو این بافت به حساب می‌آید خودش را وارد می‌کنداین

موقعیت کمیک را ایجاد کند. یکی در این شرایط دنبال عشق

روایی است، یکی دیگر دنبال عشق واقعی است. حتی کورا که

به عنوان مستخدم اینجا هست خیلی دوست دارد جلب توجه

کند؛ چرا که می‌خواهد دیده شود و مردها او را ببینند. دایما

فیلیپ را صدا می‌زند.

رهنما: خیلی جالب است که نگاه‌های ما به عنوان کسانی

که داریم در این نمایش بازی می‌کنیم، چندر متفاوت است.

شاید برای اینکه من سوالات را درست متوجه نشدم. خود من

یک آدم کلاسیک رمانتیک مثل ملادم دودکین هستم و این

نمایش را هم از نقطه‌نظر دغدغه‌های زنانه، مردانه‌ای که پیرامون

تئاتر

مهوش افشار پناه، الهام پاوه نژاد، مهشاد مخبری و بهاره رهنما در گفت‌وگو با «شرق»

اهمیتی به رویاهای ما بازیگران نمی‌دهند

فرزانه ابراهیم‌زاده



افشارپناه در نمایش «می‌خواهم میوسوو»

قرار گذاشته بودم تا با بازیگران زن نمایش «می‌خواهم میوسوو را ببینم» میزگردی بگذاریم. نمی‌خواستم موضوع را زنانه، مردانه کنم، فقط به بهانه حضور پررنگ زنان در تازه‌ترین نمایش محمود عزیزی می‌خواستم حضور زنان در تئاتر با این بازیگران را بررسی کنیم. بهاره رهنما که هماهنگ‌کننده این برنامه بود، پیشنهاد کرد به خاطر متشغله‌هر کدام از این هنرمندان مصاحبه پیش از اجرا و آن هم در اتاق گرم و لباس خانم‌های سالن اصلی تئاتر شهر برگزار شود. از آنجایی که قرار درست زمانی بود که بازیگران همزمان با گفت‌وگو آماده به صحنه رفتن هم می‌شدند، به شکل گپ و گفت‌وگویی دوستانه پیش رفت. بازیگران در خلال صحبت‌هایشان باید گرم می‌شدند و لباس‌های صحنه را می‌پوشیدند. به همین دلیل است که بعضی از بازیگران در جایی از این گفت‌وگو هستند و در جای دیگری در گفت‌وگو شرکت نمی‌کنند. در این گفت‌وگو مهوش افشارپناه، الهام پاونواز، بهاره رهنما و مهشاد مخبری نقطه نظرهای خود را گفتند. خیلی دل‌مان می‌خواست که فروغ قیجایی هم با ما همراه شود اما با توجه به اینکه نزدیک زمان اجرا رسید، نشد.

ماست، می‌بینیم. یعنی شاید ذهن این گونه تربیت شده است. یعنی شاید در یکی از لایه‌های این نمایش به تنهایی‌های زن پرداخته شده است. جامعه روسیه هم مثل جامعه خود ماست. **مثل شخصیت کاراوا که کار می‌کند و لباسش با اینکه لباسی است که رنگ‌های زنانه‌ای دارد اما خیلی مردانه است.** حتی به او رفیق می‌گویند. لقبی که در جامعه کمونیستی برای همکاران حزبی استفاده می‌شده است. حتی مدالی که گرفته در این جا می‌بینیم زاینسلف از شهرت این زن استفاده می‌کند و آن سوءتفاهم بزرگ را شکل می‌دهد.

افشارپناه: شوهرش به دلیل اینکه شوهر او است به این آسایشگاه آمده است. یک جایی می‌گوید برو زن آن صاحب‌مصب بشو. چون من با این دست‌های زیر و روغنی به درد تو نمی‌خورم. می‌دانید یک جوری با اینکه قرار است جامعه بی‌طبقه باشد، اما طبقه بالادست و پایین‌دست وجود دارد. تا جایی که من خبر دارم در زمان اتحادیه جواهری‌شورو، عده‌ای از قهرمان‌ها و هنرمندان کارت سفید داشتند و می‌توانستند هر چیزی را بخرند. اختلاف طبقاتی در این جامعه هم وجود داشت. اینکه به نظر من صرفا داستان زنانه باشد و به زن پرداخته باشد نیست. اما در لایه‌هایی مثل زنی که همسر پروفیسور است و چون پروفیسور امکانش را ندارد که بیاید در اینجا استراحت کند می‌آید یعنی از یک امکان ویژه برخوردار است. اما همین زن باز هم به دنبال چیزی بالاتر از این است که در آن چار چوب خشک کمونیستی نمی‌گنجد، دنبال یک رابطه روایی می‌گردد. این آن بخش زن‌گانی است که در این نمایش هست. حتی مدیر این آسایشگاه در جایی می‌گوید چرا این تفهیمید عشق یعنی چی؟ عشق است که با عین شروع می‌شود. مدیر آسایشگاه آدم به‌ظاهر مقرراتی است، اما او هم به دنبال عشق است. همه این آدم‌ها دنبال چیزی هستند. حتی رزا ارمونا که زنی معمولی است و سه تا بچه زاییده و سوپ برنج با نخود می‌پزد باز دنبال شوهرش است و نمی‌خواهد این ارتباط را از دست بدهد. چیزهایی که در فرهنگ دیکته‌شده آن زمان هست همه آدم‌ها به دلیل اینکه عواطف و اغرایز دارند سعی می‌کنند سدها را بشکنند.

این آن نکاتی است که در لایه‌های زیرین این نمایش وجود دارد.

واقعیت این است که این یک کم‌دی موقعیت است. پارلی است

که همه تکه‌هایش به هم ریخته که در پایان نمایش تمام تکه‌ها

درست در جای خود قرار می‌گیرد.

■ زنان نه تنها در این نمایش بلکه در بیشتر آثار تئاتری

در قالب شخصیت‌های نمایشی است. در تئاتر انگار

جسارت انتخاب بعضی نقش‌ها بیشتر از سینما است. هم

کارگردان‌های این حوزه هم بازیگرانی که این نقش‌ها را

می‌پذیرند قصد ندارم جنسیتی نگاه کنم. اما از آنجایی

که مردها هر نقشی را در سینما می‌پذیرند به‌خصوص در

کم‌دی اجازه حضور زنان در هر نقشی داده نمی‌شود. یک

بازیگر تئاتر ممکن است در نقشی بازی کند که خیلی سخت

در سینما به او پیشنهاد می‌شود. انگار زنان در سینما و

تلوویزیون باید نقش آدم‌های جدی وعاقلی را بازی کنند که

قرار نیست بپذند. خیلی معدود کارهایی است در تلویزیون

که مثل شخصیت مدیر فیلم «ورود آقایان ممنوع» شخصیت

کارگاتوری دارد.

افشارپناه: سینما در ایران مانند دنیا بر پایه اقتصاد اداره

می‌شود. می‌بینید در طول سال نیز خیلی فیلم‌های خاصی در

سینما ساخته نمی‌شود و عمده فیلم‌ها بر محور جوانان و دختر و

پسرهای رزبا می‌گردد. انگار کسی به مساله زن بعد از ۴۰سالگی

اهمیت نمی‌دهد. اگر مساله‌ای برای زنان بالای این سن اهمیت

پیدا می‌کند در ارتباط با فرزندان‌شان است. فیلم چهل‌سالگی

جشنواره آیینی – سنتی و تکرار مکررات

آینا قطبی یعقوبی

■ انسان تنیده به آیین است و آیین را شاید بتوان وجه جدایی‌ناپذیر زندگی انسانی از دیرباز تا همین امروز دانست. هر گاه سخن از آیین به میان می‌آید، اولین تصویر کلی مرسوم‌ی که به ذهن می‌رسد، تصویر آیین‌های عجیب و غریب و پرشکوه انسان ابتدایی یا آیین‌های مربوط به جوامع سنتی و تفکر اسطوره‌ای است. اما آیین مفهوم بسیار گسترده‌تری از جشن‌ها، کارناوال‌ها، بزرگداشت‌ها و مراسم سحر و جادو، دعا و نیایش را شامل می‌شود. آیین در حقیقت وجه پراتیک اندیشه انسانی است. نمود بیرونی درونیات و ذهنیات یک قوم و جلوه عملی معرفت‌شناسی مردمان یک سرزمین یا یک دوره تاریخی. در واقع امور زیست فردی و اجتماعی انسان یکسره جنبه آیینی دارند. از لباس پوشیدن، خوردن و نوشیدن گرفته تا مراسم، میهمانی‌ها، آوازها، نمایش، تئاتر و هنرهای جمعی.

اما در این میان شاید نقش تئاتر به عنوان تجربه عملی جمعی‌ای که به‌طور مستقیم از دل آیین بیرون کشیده شده، پررنگ‌تر از سایر هنرها بوده و بیشتر به تصویر ذهنی ما از امر آیینی شبیه باشد. همان‌طور که می‌دانیم شکل‌گیری نمایش در ادامه خط سیر آیین‌های جمعی باستانی بوده و از این‌رو تئاتر در تمام نقاط جهان رابطه‌ای کاملا ارگانیک با آیین و به‌واسطه آن با نظام اندیشه‌ای مردمان، اسطوره‌ها و روان‌شناسی جمعی آنها دارد. بنابراین وجود جشنواره‌ای تحت‌عنوان تئاتر آیینی، خود محل شک و بحث است؛ چرا که این سوال را پیش می‌آورد که مگر تئاتر جدا از آیین است؟ یا می‌توان تئاتری را بدون آیین دانستنش، تصور کرد؟ خود فرآیند شکل‌گیری یک تئاتر و فرایند مخاطبانی که برای تماشای آن به تئاتر می‌روند و مراسم اجرا و پایان یک نمایش، هر کدام به تنهایی آیینی جمعی و کلی هستند اما اضافه شدن صفت سنتی در انتهای نام این جشنواره کمی از مشکل می‌کاهد. به نظر می‌آید با فستیوالی روبه‌رو هستیم که جشن برگزاری نمایش‌هایی است که ریشه در آیین‌های کهن، اندیشه‌های پیشینی و مراسم پیشاسلمدن دارد. تا اینجا کار، هم مشکل برطرف شده و هم هیجان ناشی از دیدن نمایش‌هایی مبتنی بر گذشته یک‌سرزمین یا یادآوری سیر تاریخی پیچیده اندیشه‌ای ایران و تنوع قومیت‌ها، فرهنگ‌ها، مذاهب و باورها، انقدر قدر می‌کشد که شاید درنگ برای رفتن و شرکت کردن در آیین دیدن تئاتر آن‌هم



در دل یک آیین بزرگ‌تر یعنی فستیوال اصلا جایز نباشد.

اما قضیه به این سادگی‌ها نیست. کافی است تا یک بعدازظهر کامل را به تماشای نمایش‌های ایرانی این جشنواره بگذرانیم تا از خیر فستیوال و نمایش و آیین جمعی بگذریم. نمایش‌های تکراری با همان فرم و زیبایی‌شناسی اجرایی هزاران بار تجربه شده، بدون حرف تازه در فرم یا محتوا، بدون آب و رنگ و جنبه‌های زیبایی‌شناسی امروزی و با کمترین میزان برخورداری از تکنولوژی‌های جدید. در واقع جشنواره‌ای که نزدیک به ۱۵ سال از عمرش می‌گذرد، به جز موارد معدود و انگشت‌شمار، هیچ تفاوت ماهوی و حتی ظاهری در طی سالیان نداشته و بیشتر از آنکه نمایش دستاوردهای یکسال تئاتریان یک کشور باشد، خود تولید و تکران اجراهایی است که در گوشه و کنار کشور در حین مناسبیت‌ها و مراسم‌های خاص می‌توان شاهد آن بود.

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا صرف وجود صفت سنتی برای تعریف یک نمایش، باید ریشه‌های خلاقیت و نوآوری و استفاده از ابزار مدرن را بکشد؟ آیا نمایش سنتی ایرانی همیشه باید به همان شکل و از روی همان نسخه‌های قدیمی اجرا شود؟ پس نقش مولفان چه در قامت نویسنده، کارگردان، بازیگر و...چه می‌شود؟ آیا نمی‌توان نمایش تخت‌خوضی یا تعزیه را با خوانشی نوین و پر تعداد و متنوع به تعداد گروه‌های شرکت‌کننده در جشنواره ارایه داد؟ آیا جشنواره سنتی- آیینی نمی‌تواند محل پرفورمنس‌های رنگارنگ و پر از خلاقیت با تکیه بر آیین‌های کهن باشد؟ استفاده خلاق از ابزار تکنولوژی مدرن، وسایل مکانیکی پیشرفته، نور و صدا و موسیقی تالیفی، نمی‌تواند زیبایی‌شناسی یک محتوای پیشینی را در فرمی تازه دستخوش تحولی شگرف و چشمگیر کند؟ آیا محتوای سنتی در ذات خود قابلیت تغییر ساختار راوی و فرمی و زیبایی‌شناسی متفاوت را ندارد؟ آیا تغییر روایت و فرم، شالوده محتوای سنتی را از هم می‌پاشد؟ پرسش‌هایی از این دست در مواجهه با این جشنواره و در کل با تئاتر ایرانی که نبستند، پرسش‌هایی که شاید پاسخگوی به آنها راهگشای کل نظام تئاتری این سرزمین باشد، پرسش‌هایی که شاید به هزاران علت در بطن اجراهای نمایشی جشنواره‌ها نتوان به آنها پاسخ گفت اما شاید بد نباشد که بخش پژوهشی جشنواره آیینی – سنتی به آنها بپردازد و ماحصل چنین پژوهش‌هایی توسط همه کسانی که دستی در تئاتر دارند بررسی شود.

■ به موضوع درستی اشاره کردید. در سینما بازیگرها خیلی زود کلیشه می‌شوند. اما در تئاتر، کمتر نقشی کلیشه می‌شود.

افشارپناه: به خاطر تنوعی که در تئاتر وجود دارند و نظراتی که کارگردان‌ها دارند و اعتمادی که به بازیگران می‌کنند و اعتماد بنفس خودبازیگران.

رهنما: موضوع این است که در غرب زنان تاریخ مصرف سنی ندارند. ما این قدر فیلم‌های عاشقانه می‌سازیم با فروش بالا در سینمای هالیوود، نه سینمای روشنفکرانه داریم که مشخص می‌کند این رویکرد، جوان است. به همین نسبت نمایشنامه‌نویسان دست‌شان باز است که